

دکتر دیوید ای. دسیلوا، عبرانیان، جلسه ۷

عبرانیان ۷: ۱-۸: ۱۳: کهنات بهتر

عهد بهتر (بخش ۱)

دیوید دسیلوا و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

عبرانیان ۷: ۱ تا ۱۰: ۱۸ بحث طولانی و دشواری را در مورد میانجیگری کهنات عیسی ارائه می‌دهد و به موضوعاتی که نویسنده قبلاً در فصل ۲، آیات ۱۷ و ۱۸ و سپس دوباره در فصل ۴، آیات ۱۶ تا ۵، آیه ۱۰ مطرح کرده است، می‌پردازد. در این بخش طولانی و مرکزی، نویسنده به چندین سؤال اصلی می‌پردازد که باید هنگام بررسی جزئیات استدلال او، آنها را پیش روی خود نگه داریم. سؤال اول این است که اهمیت کاهن اعظم بودن در نسل ملک‌یصدق چیست؟ و چه چیزی عیسی را واجد شرایط می‌کند تا به این نسل کهنات منصوب شود؟ سؤال دوم این است که پیامدهای آن برای عهد عتیق و کهناتی که آن عهد ورود کاهن را اکنون در نسل ملک‌یصدق و نه در نسل هارون حفظ می‌کرد، چیست؟ سؤال سوم و اصلی این است که اگر این وقایع را به عنوان کار کاهن در نسل ملک‌یصدق درک کنیم، اهمیت مرگ و عروج عیسی چیست؟ و در نهایت، چه عواقبی برای کسانی که از طریق وساطت عیسی به جای وساطت کاهنان لاوی به خدا نزدیک می‌شوند، وجود دارد؟ فصل‌های ۷ و ۸ در درجه اول به دو سوال اول از این سوالات می‌پردازند، و با این سوال شروع می‌کنند که اهمیت کاهن اعظم بودن در نسل ملک‌یصدق چیست؟ و چه چیزی عیسی را واجد شرایط می‌کند که به این نسل منسوب شود؟ عبرانیان ۷، آیات ۱ تا ۱۰، به داستان ملک‌یصدق، که از پیدایش شناخته شده است، برمی‌گردد، او را معرفی می‌کند و آنچه را که داستان ملک‌یصدق از پیدایش ممکن ۱۴ است در مورد این کاهن جدید در نسل ملک‌یصدق به ما بگوید، ترسیم می‌کند.

نویسنده به ویژه علاقه‌مند است نشان دهد که این سلسله کاهنی، برجسته‌تر از سلسله کاهنی هارون است. او بر اعتبار مثبت سلسله کاهنی هارون تکیه می‌کند، که حداقل در فرهنگ یهودی و یهودی-مسیحی، واقعاً بالاترین و محترم‌ترین مقام را در جهان باستان داشت. یکی از راهبردهای رایج مورد استفاده در بلاغت باستانی برای ستایش یک شخص، پرداختن به شأن و منزلت اجداد او بود و این چیزی است که ما در اینجا به آن برمی‌خوریم، همانطور که نویسنده عبرانیان در مورد شأن و منزلت لاوی در مقابل شأن و منزلت ملک‌یصدق فکر می‌کند.

این امر بر شأن و منزلت دو نسل و شأن نسبی دو نسلی که از این دو کاهن سلف سرچشمه می‌گیرند، تأمل خواهد کرد. راهبرد دیگر برای ستایش یک فرد، مقایسه آن شخص با افراد ارزشمند مشابه بود. نویسنده همچنان به دنبال کردن آن راهبرد ادامه می‌دهد، زیرا قبلاً پسر را با فرشتگان و پسر را با موسی مقایسه کرده است.

او اکنون با تأکید بر احترام بیشتر پسر نسبت به احترامی که به کاهنان اعظم لاوی تعلق می‌گیرد، بر احترام پسر و ارزش وابستگی به او تأکید می‌کند. در فصل ۷، آیات ۱۱ تا ۲۸، نویسنده مزایای بیشتری را که کسانی که از طریق عیسی به خدا نزدیک می‌شوند، نسبت به مزایایی که کاهنان نسل لاوی ارائه می‌دهند، بهره‌مند می‌شوند، بررسی می‌کند. اما او همچنین پیامدهای انتصاب عیسی به این مقام کهنات غیرلاوی را برای تورات، یعنی خود شریعت، بررسی می‌کند.

در ابتدای فصل ۸، نویسنده خلاصه‌ای از مطالب را بیان می‌کند که مباحث فصل‌های ۹ و ۱۰ را نیز مطرح می‌کند. این مباحث شامل مکان بهتری که عیسی در آن کار کاهنی خود را انجام می‌دهد، خود بهشت، مکان مقدس آسمانی و همچنین ماهیت برتر قربانی‌ای که عیسی تقدیم می‌کند، یعنی جان خود برای حیات جهان می‌شود.

در نیمه دوم فصل ۸، یعنی آیات ۷ تا ۱۳، نویسنده یک وحی تاریخی از جانب خدا را از کتاب مقدس تلاوت می‌کند. او در ارمیا فصل ۳۱، آیات ۳۱ تا ۳۴، وحی الهی را می‌یابد که شواهدی برای ادعای او مبنی بر اینکه عیسی اکنون واسطه عهدی بهتر مبتنی بر وعده‌های بهتر است، ارائه می‌دهد. این وحی همچنین پاسخ قاطعی به سؤال دوم نویسنده در این کلام طولانی و دشوار ارائه می‌دهد.

پیامدهای این امر برای عهد عتیق و کهناتی که آن عهد ورود یک کاهن در نسل ملک‌یصداق را حفظ کرد چیست؟ مزمور ۱۱۰ نقش بسیار مهمی در شرح نویسنده از شخصیت و کار عیسی، پسر، ایفا کرده است. مزمور ۱۱۰ آیه ۱، البته، متنی آشنا است: در دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیر پایت بگذارم. با این حال، مزمور ۱۱۰ آیه ۴، نویسنده را بیشتر به راز شخصیت عیسی می‌برد و با این اصل کار می‌کند که تو برای همیشه کاهنی در نسل ملک‌یصداق هستی.

این امر، کاوش بیشتر نویسنده در مورد شخصیت ملک‌یصداق را ایجاب می‌کند. نویسنده به پیدایش ۱۴، آیات ۲۰، که تنها جای دیگر در متون مقدس یهود است که این شخصیت مبهم در آن ظاهر می‌شود ۱۴ می‌پردازد. در آنجا می‌خوانیم:

پس از بازگشت ابراهیم از شکست دادن کدرلاعوما و پادشاهانی که با او بودند، پادشاه سدوم برای استقبال از ابراهیم به وادی شاوله، که وادی پادشاه است، رفت. و ملک‌یصداق، پادشاه سالیم، نان و شراب آورد.

«او کاهن خدای متعال بود. او ابراهیم را برکت داد و گفت:» و ابراهیم یک دهم از همه چیز را به او داد پیشینه این داستان ما را آماده می‌کند تا نحوه استفاده نویسنده از این شخصیت و این قسمت را بررسی کنیم.

همانطور که در عبرانیان ۷، آیات ۱ تا ۳ می‌خوانیم. اول به عنوان پادشاه عدالت ترجمه شده است. و سپس پادشاه سالیم، که پادشاه صلح است. بدون پدر، بدون مادر، بدون نسب‌نامه، بدون ابتدای ایام و انتهای زندگی، با تشبیه به پسر خدا، او دائماً کاهن باقی می‌ماند.

همچنان که نویسنده معنای ملک‌یصداق و داستان‌هایش را بسط می‌دهد، به ویژه به دنبال شباهت‌هایی بین ملک‌یصداق و عیسی به عنوان مسیح می‌گردد. او خود به طور غیرمستقیم در آیه ۳ از باب ۷ به این موضوع اشاره می‌کند، جایی که می‌گوید ملک‌یصداق به شباهت پسر خدا ساخته شده است. پس، برخی از این شباهت‌هایی که نویسنده به ارتباط نزدیک بین ملک‌یصداق و مسیح پی می‌برد، کدامند؟ نویسنده تعاریفی از نام ملک‌یصداق و عنوان ملک‌یصداق ارائه می‌دهد زیرا خود این‌ها اشاره‌گرهای مسیحایی هستند.

ملک‌یصداق به عنوان نامی به معنای پادشاه عدالت تفسیر شده است. و عنوان او، پادشاه سالیم، به عنوان پادشاه صلح تفسیر شده است. ما ترجمه‌های مشابهی از ملک‌یصداق و عنوان او را در برداشت فیلون از این شخصیت می‌یابیم.

عدالت و صلح هر دو از ویژگی‌های مسیح خدا و پادشاهی مسیحایی هستند. ما می‌توانیم به اشعیا ۹، آیات ۶-۷، برای یک نمونه شناخته شده در انبیای عبری مراجعه کنیم. زیرا فرزندی برای ما متولد شده است، پسری به ما داده شده است.

اقتدار بر دوش اوست و او مشاور شگفت‌انگیز، خدای قادر، پدر سرمدی، شاهزاده صلح نامیده می‌شود. اقتدار او پیوسته افزایش خواهد یافت و آرامش بی‌پایانی برای تخت داوود و پادشاهی او برقرار خواهد بود. او آن را با عدالت و راستی از این زمان به بعد و تا ابد برقرار و حفظ خواهد کرد.

این پیشگویی در مورد احیای سلطنت داوود به ویژه بر صلح و عدالت یا راستی تأکید می‌کند، که مترادف با نشانه‌های عصر مسیحایی هستند. در ادامه در اشعیا، دوباره می‌خوانیم: آنگاه عدالت در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در کشتزار حاصلخیز ساکن خواهد شد. نتیجه‌ی عدالت، صلح و نتیجه‌ی عدالت، آرامش و اعتماد برای همیشه خواهد بود.

نمونه‌های زیادی را می‌توان از متون انبیای عبری و همچنین متون یهودی دوره دوم معبد دوم یافت. نام و عنوان ملک‌یصدق نه تنها اشاره‌ای به مسیح است، بلکه او از جهات دیگری نیز به پسر خدا شباهت دارد. نویسنده، ملک‌یصدق را موجودی بدون پدر، بدون مادر، بدون شجره‌نامه و بدون آغاز روزها و پایان زندگی توصیف می‌کند.

اصل حاکم بر اینجا، همانطور که نویسنده در حال بسط این مفاهیم داستان پیدایش است، این است که سکوت‌های کتاب مقدس نیز گویا هستند. در پیدایش ۱۴ چیزی در مورد تبار ملک‌یصدق گفته نشده است. در مورد پدر یا مادرش یا اینکه از کدام قبیله است، چیزی به ما گفته نشده است.

نه درباره تولد و نه درباره مرگ او چیزی به ما گفته نشده است. نویسنده این سکوت‌ها را مهم می‌داند، گویی نویسنده پیدایش می‌خواسته ملک‌یصدق را به عنوان نمونه‌ای از کسی که قرار است بیاید، پسر خدا که واقعاً بدون آغاز یا بدون پایان زندگی است، معرفی کند. کلمه اینجا، بدون نسب‌نامه، بدون شجره‌نامه، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

این کهانت پس از نسل ملک‌یصدق بر چیزی غیر از نسب بیولوژیکی بنا شده است، که در قلب آنچه فرد را برای کهانت لاوی واجد شرایط می‌کرد، قرار داشت. این شاید در هیچ کجا به وضوح حفظ دقیق شجره‌نامه در طول دوره تبعید بابلی و پس از آن، همانطور که در کتاب‌های عزرا و نحمیا دیده می‌شود، دیده نشود. اگر کسی نمی‌توانست شجره‌نامه خود را در یک طایفه کاهن در قبیله لاوی تأیید کند، تا زمانی که چنین ادعایی تأیید نشود، از خدمت در معبد محروم می‌شد.

که اساس کهانت پس از مرتبه ملک‌یصدق است چیست؟ نویسنده از ویژگی‌های باقی‌مانده ملک‌یصدق که در اینجا مشخص می‌کند، پاسخی استنباط می‌کند، ویژگی‌هایی که نه آغاز روزها را دارند و نه پایان زندگی. نشان تعیین‌کننده سلسله کاهنان ملک‌یصدق، ازلی بودن و وجود تا ابدیت است.

این چیزی است که نویسنده از قبل برای پسر ثابت کرده است. در عبرانیان ۱: ۱-۴، او از وجود پسر قبل از خلقت به عنوان شریک خدا در خلقت صحبت کرده است. در عبرانیان ۱: ۱۰-۱۲، او بر اساس یک متن معتبر کتاب مقدس استنباط کرده است که پسر مدت‌ها پس از انحلال خلقت مادی و معرفی عصر آینده وجود خواهد داشت.

واعظ از ثمره استدلالی این موضوع در ادامه فصل ۷، به ویژه در آیه ۱۶، بهره خواهد برد، جایی که او عیسی را به عنوان کسی معرفی می‌کند که نه بر اساس فرمان یک آیین جسمانی، بلکه بر اساس یک زندگی فناپذیر مقام کاهنی دارد. علاوه بر این، در فصل ۷، آیات ۲۳-۲۵، واعظ ادعا خواهد کرد که زندگی بی‌پایان این کاهن از سلسله ملک‌یصدق، امتیازی برای کسانی است که از طریق او به خدا نزدیک می‌شوند، نه از طریق کاهنان بسیاری که نمی‌توانند به دلیل دخالت مداوم مرگ، مقام کاهنی را حفظ کنند. اما کاهن از سلسله ملک‌یصدق همیشه زنده است و بنابراین همیشه قادر است برای کسانی که از طریق او به خدا نزدیک می‌شوند، شفاعت کند.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، یکی از استراتژی‌های باستانی برای ستایش یک فرد، مقایسه اجداد او با دیگر چهره‌های بزرگ و در واقع بزرگتر نشان دادن اجدادش از آنها بود. این دقیقاً همان کاری است که نویسنده عبرانیان اکنون در فصل ۷، آیات ۴-۱۰، انجام می‌دهد، زیرا استدلالی را برای برتری ملک‌یصداق بر لاوی مطرح می‌کند. مفهوم این استدلال این است که کاهن از نسل ملک‌یصداق، از هر کاهنی از نسل لاوی، احترام بیشتری خواهد داشت.

نویسنده در ابتدای آیه ۴ می‌نویسد: ببینید این یکی چقدر بزرگ بود. در اینجا، نویسنده تر خود را برای پاراگراف بعدی اعلام می‌کند. ملک‌یصداق کسی بود که ابراهیم یک دهم از غنایمی را که در آن نبرد علیه کدرلا عمر و سایر پادشاهانی که علیه ابراهیم، علیه پادشاه سدوم و علیه متحدانشان متحد شده بودند، به دست آورده بود، به او داد. حال، نویسنده عبرانیان این عمل را به عنوان ده یک تفسیر می‌کند، یعنی به عنوان دادن آنچه که حق آن شخص است به واسطه کاهن خود.

بنابراین، دادن یک دهم از مال ابراهیم به ملک‌یصداق فقط یک عمل سخاوتمندانه نسبت به پادشاه همسایه نبود، بلکه عملی بود که به کاهن خود آنچه را که به دلیل جایگاه والاتر آن کاهن و ایفای نقش واسطه از جانب ابراهیم نزد خدا به او بدهکار بود، به او می‌داد. این امر نویسنده را به تقابل با پسران لاوی سوق می‌دهد. همانطور که او می‌نویسد، کسانی که پسران لاوی، یعنی کاهنان، هستند، طبق شریعت به مردم، یعنی برادران خودشان، حکم می‌دهند که ده یک بدهند، حتی اگر آنها نیز از نسل ابراهیم باشند.

نویسنده در اینجا به هر یک از دستورات متعدد در اسفار پنجگانه، به عنوان مثال، اعداد ۱۸:۲۱، اشاره می‌کند. به لاویان، من هر ده یک را در اسرائیل به عنوان دارایی در ازای خدمتی که انجام می‌دادند، خدمت در خیمه اجتماع، داده‌ام. این نسب‌نامه است که لاویان را از سایر بنی اسرائیل متمایز می‌کند و لاویان را واجد شرایط دریافت ده یک از کسانی می‌کند که مانند خودشان از نسل ابراهیم هستند.

اما در اینجا، واعظ ادامه می‌دهد که آن کسی که از آنها شجره‌نامه‌ای نداشت، به ابراهیم ده یک داد و کسی را که وعده‌ها را داشت، متبرک کرد. در پیدایش ۱۴، برخلاف ترتیبات تحت تورات، کاهنی که هیچ صلاحیت صریح نسب‌شناسی ندارد، ده یک را از ابراهیم دریافت می‌کند. به نظر می‌رسد نکته این است که لاویان بر اساس داشتن صلاحیت نسب‌شناسی خاص، از افراد برابر ده یک می‌گیرند، در حالی که ملک‌یصداق از فردی پایین‌تر، نه تنها بدون صلاحیت نسب‌شناسی، بلکه مهم‌تر از آن، بدون هیچ شجره‌ای، ده یک می‌گیرد.

ملک‌یصداق کسی است که نمایانگر موجودی ابدی است، گویی بدون آغاز روزها یا پایان زندگی ارائه می‌شود و در اینجا، او از یک موجود فانی صرف، ده یک دریافت می‌کند. بنابراین، دو استدلال به نفع برتری ملک‌یصداق وجود دارد.

نویسنده بدون هیچ تناقضی می‌گوید که گروه فرودست توسط گروه برتر برکت داده می‌شود، و به آن بخش از داستان اشاره دارد که ملک‌یصداق ابراهیم را برکت می‌دهد. البته نویسنده فرض می‌کند که شنوندگان از نظر ذهنی انبوهی از مواردی را که افراد فرودست، افراد برتر را برکت می‌دهند یا برای افراد برتر طلب برکت می‌کنند، در یک پرانتز قرار می‌دهند. به عنوان مثال، خدمتکاران پادشاه خود را برکت می‌دهند یا برای او دعا می‌کنند، یا عبادت‌کنندگان خدا را برکت می‌دهند.

با این وجود، در تجربه انسانی، اغلب این‌طور است که کسی که امتیاز بیشتری دارد، قدرت دارد که برای کسی که امتیاز کمتری دارد، دعای خیر کند. برای مثال، در موقعیت بسیار رایجی که والدین برای فرزندان خود دعای خیر می‌کنند و این همان برشی از زندگی است که نویسنده، همان‌طور که می‌گوید، بدون هیچ تناقضی به آن استناد می‌کند.

همچنین، او بین جاودانگی ملک‌یصدق و فانی بودن کاهنان لاوی تمایز قائل می‌شود. در اینجا، انسان‌های فانی یعنی در اینجا، در ترتیبات تحت تورات، انسان‌های فانی ده یک دریافت می‌کردند، اما در آنجا شهادت داده می‌شود که او زنده است. در این مورد، انسان فانی به سادگی برتر از انسان فانی است.

سپس نویسنده ادامه می‌دهد که در این مورد، انسان‌های فانی ده یک دریافت می‌کنند، اما در آن صورت شهادت داده می‌شود که او زنده است. و به عبارت دیگر، لاوی که ده یک دریافت می‌کرد، از طریق ابراهیم ده یک پرداخت کرد، زیرا لاوی هنوز در صلب جد خود بود که ملک‌یصدق با او ملاقات کرد.

با این عبارت، می‌توان گفت که واعظ اذعان می‌کند که در اینجا کمی از استعاره استفاده می‌کند. با این وجود، ادعای او به خوبی مفهوم جمعی هویت و شخصیت را که بخشی از طرز فکر آن شخص باستانی بوده است منعکس می‌کند. همه نوادگان ابراهیم هنوز هم به نوعی در زمان وقایع پیدایش ۱۴ در ابراهیم هستند.

بنابراین، عمل ابراهیم نسبت به ملک‌یصدق، پیامدهایی برای لاوی و کاهنانی که از لاوی به ارث رسیده‌اند دارد. کهنات خود آنها ثانویه و در نهایت وابسته به ملک‌یصدق است، که ابراهیم با تقدیم یک دهم به ملک‌یصدق، کهنات و وساطت او را تصدیق کرد. نویسنده چگونه می‌تواند ادعا کند که عهد موسی، همراه با کهنات لاوی که قرن‌ها به وسیله آن مجاز و تنظیم شده بود، اکنون به نفع یک کاهن اعظم جدید، عیسی، و به نفع یک عهد جدید کنار گذاشته شده است؟ نویسنده با زحمت فراوان سعی می‌کند برای ادعاهایی که از طرف عیسی مطرح می‌کند، شواهد کتاب مقدسی به شنوندگان خود ارائه دهد.

در فصل ۷، آیات ۱۱ تا ۱۹، موضوع کمال دوباره به عنوان موضوعی بسیار مهم مطرح می‌شود. نویسنده با قرار دادن آن در ابتدا و انتهای این بخش، آن را برجسته می‌کند و چیزی را تشکیل می‌دهد که به آن «شمول» می‌گویند. آیه آغازین یک پرسش بلاغی است:

بنابراین، اگر کمال از طریق کهنات لاوی حاصل می‌شد، زیرا مردم بر اساس این کهنات، شریعت را دریافت می‌کردند، چه نیازی به صحبت از کاهنی از رتبه ملک‌یصدق بود که منصوب شده بود و نه کاهنی از رتبه هارون؟ و سپس در پایان بخش ۷:۱۹، می‌خوانیم که شریعت هیچ چیز را کامل نکرده است. بنابراین، ما این شمول را پیرامون ایده کمال داریم. بنابراین، باید بپرسیم که کمال برای نویسنده در اینجا، در این متن و در سراسر گفتمان اصلی فصل‌های ۷ تا ۱۰ به چه معناست؟ چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که کمال به معنای پاکسازی وجدان از آلودگی گناه است تا انسان بتواند رو در رو به خدا نزدیک شود، نه اینکه در فاصله‌ای امن از تقدس خدا باقی بماند.

این تطهیر وجدان دقیقاً همان کاری است که کاهنان لاوی با ارائه هدایا و قربانی‌هایی که قادر به کامل کردن وجدان عبادت‌کننده نیستند، طبق عبرانیان ۹ آیات ۱ تا ۱۰، قادر به انجام آن نبودند. این موضوع با کلمات مختلف در ۷:۱۱ منعکس شده است. این کمال از طریق کهنات لاوی به مردم نرسید. کاهنان لاوی قادر نبودند وجدان عبادت‌کنندگان را تطهیر کنند و آنها را به وضعیتی برسانند که بتوانند در حضور خدا بایستند، از گناهان و توهین‌هایشان به خدا پاک شوند.

کمال همچنین به معنای ورود به قلمرو ابدی نهایی است. همانطور که تورات و کاهنان آن نمی‌توانستند، چنان بر روی پرستنده تأثیر بگذارند که او را به حضور خدا در معبد، الگوی زمینی قلمرو خدا، هدایت کنند شریعت و کاهنان آن قادر نیستند انسان‌ها را به حضور واقعی خدا، به معبد آسمانی، قلمرو آسمانی تزلزل‌ناپذیری که عیسی به عنوان پیشرو از طرف ما وارد آن شد، هدایت کنند. بنابراین، وقتی به فصل ۷ آیه می‌رسیم، وارد یک استدلال ضمنی از گاهشماری می‌شویم ۱۱.

در مزمور ۱۱۰ آیه ۴، داوود پادشاه، وحی الهی را در مورد انتصاب یک کاهن اعظم از نسل ملک‌یصداق ابلاغ می‌کند، و او این کار را چند صد سال پس از تأسیس نسل کاهنان لاوی انجام می‌دهد. نویسنده از این امر استنباط می‌کند که نسل کاهنان لاوی قرار نبود به اهداف خوب خدا برای قوم خدا دست یابد. اعلام نسل جدیدی از کاهنان در مزمور ۱۱۰، متن جدیدتر، دلالت بر شکست نسل قدیمی کاهنان موجود در تورات در تکمیل مأموریت خدا برای آنها جهت کامل کردن عبادت‌کنندگان دارد.

همچنین در اینجا، ارتباط متقابل و درک شده‌ی کهنانت لاویان و شریعت موسی یا عهد سینا وجود دارد، زیرا بر اساس وجود کهنانت لاویان، مقررات تورات، یعنی شریعت، به مردم داده شد. کاهنان لاویان و آیین‌های آنها برای عملکرد، حفظ و ترمیم عهد سینا ضروری بودند. همانطور که مردم علیه خدا گناه می‌کردند، کار کاهنان لاویان این رابطه را ترمیم می‌کرد.

وقتی مردم می‌خواستند قربانی‌های شکرگزاری تقدیم کنند و به هر طریق دیگری از ولی نعمت الهی خود قدردانی کنند، کاهنان لاوی واسطه چنین پیام‌ها و قربانی‌هایی بودند. همچنین، عهد یا شریعت برای کهنانت اساسی بود. همانطور که نویسنده در پایان فصل ۷ خواهد گفت، شریعت مردانی را به عنوان کاهنان خود منصوب می‌کند که در معرض ضعف هستند.

بنابراین، این دو، یعنی تورات و کاهنان لاوی، به طور جدایی‌ناپذیری در هم تنیده شده‌اند. سپس نویسنده دلالت این موضوع را در آیه ۱۲ بیان می‌کند. با تغییر کاهنان، لزوماً تغییر شریعت نیز رخ می‌دهد.

اثبات قطعی این امر در ارمیا ۳۱، آیات ۳۱ تا ۳۴ یافت می‌شود که نویسنده در پایان فصل ۸ عبرانیان به عنوان شاهد خود نقل خواهد کرد. در حال حاضر، او شواهد دیگری را در حمایت از اصرار خود بر تغییر شریعت ارائه می‌دهد، یعنی انتصاب عیسی به این مقام کاهنی در نسل ملک‌یصداق. زیرا کسی که این چیزها در مورد او گفته می‌شود، متعلق به قبیله دیگری بود که از آن هیچ کس برای خدمت به قربانگاه منصوب نشده است. زیرا واضح است که خداوند ما از نسل یهودا بود، قبیله‌ای که موسی در مورد آن قبیله چیزی در مورد کاهنان نگفت.

نویسنده می‌داند و فرض می‌کند که شنوندگانش می‌دانند یا به راحتی می‌پذیرند که عیسی از نسل یهودا متولد شده است، نسلی که موسی در مورد آن هیچ سخنی در مورد کاهنان نگفته است. تأسیس این نظام جدید کاهنی در نسل ملک‌یصداق، و بنابراین چرخش قطعی کاهنی و قانونی که هم کاهنی را تنظیم می‌کند و هم توسط کاهنان لاوی حفظ می‌شود، همانطور که نویسنده می‌گوید، با واقعیت رستاخیز عیسی حتی واضح‌تر می‌شود. این گواه قدرت یک زندگی فناپذیر است که خود ملک‌یصداق با ظهور مرموز خود و ناپدید شدن از صحنه تاریخ بدون آغاز روزها یا پایان زندگی، از آن خبر داده بود.

بنابراین، ایمان به رستاخیز، پشتوانه اصلی این باور می‌شود که عیسی به این مقام کاهنی منصوب شده است، زیرا شهادت می‌دهد که شما پس از مقام ملک‌یصداق، برای همیشه کاهن هستید. عبارت «کاهن برای همیشه» در اینجا، همیشه به چیزی چنین خارق‌العاده اشاره نمی‌کند. نویسنده کتاب اول مکابیان، فصل آیه ۴۱، با استفاده از همین زبان، به انتصاب شمعون، بنیانگذار سلسله حشمونائی، به عنوان رهبر و ۱۴ کاهن اعظم برای همیشه اشاره می‌کند.

به طرز گویایی با کلمه «تا» دنبال می‌شود. با این حال، در مورد عیسی، کاربرد تحت‌اللفظی‌تر این عبارت امکان‌پذیر شده است. همانطور که واعظ ادامه می‌دهد، و این موضوع از زمانی که کاهن دیگری به شکل ملک‌یصداق قیام کرده است، به مراتب واضح‌تر می‌شود، کسی که نه مطابق با شریعت، یک فرمان نفسانی، بلکه مطابق با قدرت یک زندگی فناپذیر چنین شده است.

زیرا او این گواهی را داده است که تو برای همیشه کاهن هستی، در نسل ملک‌یص‌دق. این واقعیت که عیسی اکنون فراتر از قدرت مرگ زندگی می‌کند، به نوعی شباهت خانوادگی بین عیسی و ملک‌یص‌دق را ثابت می‌کند. گفته می‌شود که عیسی نه بر اساس یک قانون، یک فرمان جسمانی، بلکه بر اساس یک زندگی فناپذیر کاهن شده است.

بنابراین نویسنده در حال نسبی کردن ارزش صلاحیت‌های کاهن لاوی است. این صرفاً مبتنی بر یک صلاحیت جسمانی مرتبط با نسب و شجره‌نامه فیزیکی است، اما کاهنی عیسی مبتنی بر یک نوع وجود از نظر کیفی متفاوت و برتر، یک نوع وجود ابدی است. در آیات پایانی این متن که می‌خوانیم، به دلیل ضعف و بی‌فایده بودن حکم قبلی، زیرا شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌کرد، کنار گذاشته می‌شود و امید بهتری معرفی می‌شود که از طریق آن به خدا نزدیک‌تر می‌شویم.

بنابراین نویسنده نکات اصلی خود را خلاصه می‌کند. انتصاب کاهنی در نسل ملک‌یص‌دق، ناکارآمدی کهانت لاوی و عهدی را که واسطه آن برای رساندن مردم به هدف مطلوب خدا برای آنها بود، نشان می‌دهد، که در اینجا در آن اصطلاح پربار، یعنی کمال، خلاصه شده است. از سوی دیگر، انتصاب این کاهن جدید در این مرتبه جایگزین و بزرگتر از کهانت، امید بهتری را مطرح می‌کند که این هدف اکنون واقعاً محقق خواهد شد.

در عبرانیان ۷، آیات ۲۰ تا ۲۸، نویسنده عبرانیان بیشتر به این سوال می‌پردازد که چه چیزی عهد جدید را به پیوندی بهتر و قابل اعتمادتر بین خدا و انسان نسبت به عهد قبلی تبدیل می‌کند. اعتبار یک قرارداد یا پیمان به اعتبار ضامن چنین قراردادی بستگی دارد. نویسنده دو ملاحظه را مطرح می‌کند که عیسی را به عنوان ضامن یک عهد بهتر تثبیت می‌کند، همانطور که در فصل ۷، آیه ۲۲ بیان می‌کند.

اولین مدرک، سوگند خداوند است، همانطور که او می‌گوید، و همانطور که بر این اساس، بدون سوگند نبود، در حالی که کسانی که سوگند نخورده بودند کاهن شده بودند، کسی که سوگند خورده بود از طریق کسی که با او صحبت می‌کرد، کاهن شد، خداوند سوگند خورده است و توبه نخواهد کرد. تو برای همیشه کاهن هستی. با این فرمان، عیسی ضامن عهد بهتری شده است.

نویسنده در اینجا سرانجام آن بخش از مزمور ۱۱۰، آیه ۴ را تلاوت می‌کند که به صراحت نشان می‌دهد این سوگندی است که خداوند به وارثان وعده داده است تا، همانطور که قبلاً در سال ۶۱۸ بیان کرده بود، ما که گریخته‌ایم تا امیدی را که پیش رویمان قرار داده شده است، به چنگ آوریم، دلگرمی قوی داشته باشیم. این وحی الهی است که تغییرناپذیری اراده خدا و در نتیجه، اعتبار نهایی عهد جدیدی را که از طریق میانجیگری این کاهن جدید بسته شده است، نشان می‌دهد. دومین ضمانت این عهد بهتر، ورود عیسی به زندگی فناپذیر اوست.

همانطور که نویسنده در ادامه می‌گوید، از یک سو، بسیاری از آنها از زمانی که مرگ مانع از ادامه خدمتشان شد، کاهن شده‌اند، اما او، در مقابل، به دلیل ماندگاری همیشگی‌اش، مقام کاهنی را بدون وقفه حفظ می‌کند. امید به کاهنی که خدمتش بی‌پایان و بدون وقفه باشد، منحصر به عبرانیان نیست. بیان قابل توجهی از همین امید در عهد لاوی در فصل هجدهم آمده است، که مشتاقانه منتظر یک کاهن اعظم خوب و عادل است که، همانطور که نویسنده می‌گوید، نسل اندر نسل تا ابد جانشینی نخواهد داشت.

تغییر کاهنان اعظم باعث بی‌ثباتی در سیستم میانجیگری شد که قوم یهود در عهد خود با خدا به آن متکی بودند. همه کاهنان اعظم به یک اندازه به خدا و مقام خود وفادار نبودند. خاطرات کاهنان اعظم هلنی اواسط قرن دوم پیش از میلاد، افرادی مانند جیسون و منلائوس و آلکیموس غیرقابل اعتماد، جانشینی کاهنان اعظم را در زمانی که نویسنده عهد لاوی آن را نوشت، به منبعی از تنش یا اضطراب تبدیل کرده بود.

اهمیت این مقام برای رابطه الهی-انسانی توضیح می‌دهد که چرا نویسنده عهد لاوی ممکن است یک کاهن اعظم با فضیلت، پایدار و جاودانه را مطلوب و بسیار مطلوب بداند. نویسنده عبرانیان بر مزیت چنین واسطه جاودانه‌ای که مخاطبان در پسر دارند، تأکید می‌کند. به همین دلیل، او قادر است کسانی را که از طریق او به خدا نزدیک می‌شوند نجات دهد، زیرا او همیشه زنده است تا از طرف آنها شفاعت کند.

مخاطبان هرگز نباید از آینده‌ای بترسند که در آن هیچ واسطه‌ای برای حفظ رابطه مردم با حامی الهی‌شان وجود نداشته باشد. آنها هرگز نباید از جایگزینی یک واسطه وفادار و مؤثر با یک واسطه غیرقابل اعتماد بترسند، همانطور که جایگزینی اونیاس با برادرش جیسون در سال ۱۷۵ قبل از میلاد، مایه تأسف ملت شد. نه، بلکه مخاطبان می‌توانند روی کاهن اعظم وفادار و مهربان خود حساب کنند تا برای همه فرداها به نمایندگی از آنها در پیشگاه خدا بایستد.

آیات ۲۶ تا ۲۸ در عبرانیان ۷، خلاصه‌ای از مباحث مطرح‌شده در باب ۵ در مورد کهانت را ارائه می‌دهد. زیرا چنین کاهن اعظمی برای ما شایسته بود، کسی که مقدس، بی‌عیب، پاک، جدا از گناهکاران و والاتر از آسمان‌ها باشد، کسی که نیازی روزانه نداشته باشد، درست مانند کاهنان اعظم لاوی، ابتدا به خاطر گناهان خود برای خدا قربانی تقدیم کند و سپس به خاطر مردم. برای این کار، او یک بار برای همیشه خود را قربانی کرد، زیرا شریعت، مردانی را که مستعد ضعف هستند، به عنوان کاهنان اعظم تعیین می‌کند.

اما کلمه سوگند، که پس از شریعت آمده است، پسری را تثبیت می‌کند که برای همیشه کامل شده است. پیش از این در خطبه، نویسنده با زحمت فراوان بر همبستگی عیسی با گناهکاران تأکید کرده بود و بر خلق و خوی مساعد عیسی، همدردی او و ملایمت او نسبت به موکلانش تأکید می‌کرد. با این حال، در این بخش نویسنده به جنبه دیگر میانجیگری عیسی، نزدیکی او به خدا و جدایی او از هر چیزی که می‌تواند مانع رابطه با خدا شود، می‌پردازد.

بنابراین، او از عیسی به عنوان کاهن اعظم شایسته‌ای صحبت می‌کند که به مقامی والاتر از آسمان‌ها ارتقا یافته است. او در اینجا دوباره به اطلاعاتی که در مزمور ۱۱۰، آیه ۱ در مورد عیسی داده شده است، اشاره می‌کند، به آن دعوت خدا برای نشستن در دست راست خدا در حضور واقعی خدا در قلمرو تزلزل‌ناپذیر نویسنده با این کار بر غیرقابل دسترس بودن عیسی برای پیروانش تأکید نمی‌کند، زیرا او از قبل آمادگی عیسی را برای شنیدن و کمک کردن ثابت کرده است.

بلکه، او دسترسی کامل و بی‌نقص عیسی به خدا را از طرف آنها اثبات می‌کند. نویسنده همچنین بر تمایز مهمی بین عیسی و کاهنان لاوی تأکید می‌کند، یعنی رابطه‌ی بی‌قید و شرط او با خدا به دلیل تقدس بی‌عیب و نقص و اطاعت بی‌وقفه‌اش. بار دیگر، در این خطبه، نویسنده به این موضوع بازمی‌گردد که کاهنان اعظم زمینی ابتدا باید برای گناهان خود قربانی می‌کردند.

یعنی، آنها ابتدا باید با موانع بین خود و خدا که به دلیل گناهان خودشان ایجاد شده بود، مقابله می‌کردند تا بتوانند به طور مؤثر از طرف گناهان مردم به طور کلی میانجیگری کنند. با این حال، عیسی که همدردی‌اش با موکلانش ریشه در تجربه مشترک آزمایش شدن دارد، نه تجربه مشترک گناه، چنین نیازی ندارد. در واقع، او یک بار برای همیشه از طرف مردم یک قربانی تقدیم می‌کند و آنها را کاملاً با پدر آشتی می‌دهد.

بنابراین نویسنده تضادی بین قربانی‌های مکرری که کاهنان اعظم لاوی انجام می‌دهند و قربانی یک‌باره که عیسی انجام داده است، مطرح می‌کند. این تضاد به طور گسترده در فصل‌های ۹ و ۱۰ بسط داده خواهد شد، جایی که ماهیت تکراری قربانی‌های لاوی، عدم اثربخشی آنها را برای نویسنده عبرانیان نشان می‌دهد.

عبرانیان ۷:۲۸ این بخش از استدلال را با یک آنتی تز خوش ساخت دیگر به پایان می‌رساند و کاهنان لاوی و عیسی را در سه نکته در مقابل هم قرار می‌دهد.

او دوباره می‌نویسد: نویسنده بر برتری میانجیگری عیسی و از این رو، مزیت بزرگ وابسته ماندن به او در هر نقطه از این تضاد تأکید می‌کند. اولاً، کلمه سوگند، که البته اشاره‌ای دوباره به مزمور ۱۱۰، آیه ۴ است جایگزین تورات می‌شود، اما همچنین تعهد مستقیم‌تری از جانب خدا را نشان می‌دهد، نذری شخصی که خدا در مورد این کهنانت جدید کرده است. این کهنانت جدید بر پایه‌ای مصون از خطا بنا شده است، برخلاف کهنانت اول که بر اساس قراردادی بنا شده بود که می‌توانست، و به گفته نویسنده، به دلیل غیرقابل اعتماد بودن طرف‌های انسانی شکسته شد.

علاوه بر این، متصدی این مقام کاهنی صرفاً یک انسان عادی نیست، بلکه کسی است که از رابطه‌ای بسیار نزدیک با حامی الهی که مورد لطف اوست، برخوردار است. در دنیای باستان به طور گسترده شناخته شده بود که هر چه فرد در رابطه نزدیک‌تری با حامی قرار گیرد، شانس موفقیت در میانجیگری به طور متناسبی بیشتر می‌شود. بنابراین، داشتن پسر خانواده به عنوان کسی که از طرف شما به دنبال لطف خدا است، عملاً موفقیت را تضمین می‌کرد.

در نهایت، و به طور اوجی، ضعف این انسان‌ها در رابطه با مسئولیتشان در برابر گناه و مسئولیتشان در برابر مرگ، در تضاد با کمال ابدی پسر قرار می‌گیرد. نویسنده زمان و فضای زیادی را به ارزش‌گذاری آنچه مخاطبان در این عیسی دارند اختصاص می‌دهد تا کمتر وسوسه شوند که آن را به نفع مزایای موقتی که ندارند، کنار بگذارند، تا زمانی که با گروه اقلیت مسیحی همذات‌پنداری کنند. اگر نویسنده در جهت‌دهی مجدد دیدگاه‌های آنها در مورد رهایی و داوری آخرالزمانی موفق شده باشد، پس این بحث در مورد کسی که قادر به رهایی کامل و ایفای نقش به عنوان واسطه‌ای شکست‌ناپذیر بین آنها و خدا است، کاملاً مؤثر خواهد بود.

قبل از اینکه سفر خود را به فصل‌های ۸ تا ۱۰ کتاب عبرانیان ادامه دهیم، شایسته است که به طور خلاصه پیشینه تفکر در مورد مرگ داوطلبانه به نمایندگی از دیگران به عنوان یک قربانی کفاره در یهودیت اولیه را بررسی کنیم. ایده مرگ یک انسان که به عنوان قربانی کفاره عمل می‌کند و رابطه بین خدا و انسان‌ها را احیا می‌کند، ایده‌ای نیست که از تورات سرچشمه گرفته باشد. کاملاً برعکس، تورات قربانی انسان را به عنوان عملی شنیع در برابر خدا ممنوع می‌کند.

ایده‌ی تقدیم جان به دیگران، حتی تقدیم برای بازگرداندن لطف خدایان به ملت، به خوبی در ادبیات و اساطیر جهان یونانی-رومی مشهود است. این ایده در یهودیت اولیه در طول دوره‌ی معبد دوم، به طور موازی توسعه یافته است، که بدون شک تا حدودی تحت تأثیر همتایان یونانی-رومی در فرهنگ آن بوده است. اما با توسعه‌ی این ایده بر اساس یک منطق واقعاً بومی یهودی، پیش رفت.

این ایده که یک شخص می‌تواند در نظر خدا به نمایندگی از دیگران بمیرد، بر دو روایت بسیار مهم بنا شده است که اولین آنها لاویان، فصل ۱۷، آیه ۱۱ است. این آیه ارتباط بنیادی خون و تبادل حیات را با پوشش گناهان برقرار می‌کند. حیات جسم در خون است.

من این خون را به شما داده‌ام تا مراسم کفاره برای جان‌هایتان را در قربانگاه انجام دهید. زیرا مانند زندگی خون است که کفاره یک زندگی را می‌دهد. ما در سراسر مزامیر و انبیا مشاهده می‌کنیم، و تحولات مداوم یهودیت که در ادبیات بین عهدین گواهی داده شده است، توسعه تمایل به توجیه قربانی‌های حیوانی را نشان می‌دهد که شروع به این فکر می‌کنند که خداوند ستایش انسان یا اعمال اطاعت یا توبه انسان از گناهان را به قربانی‌های خونین ترجیح می‌دهد.

برای مثال، به آیات ۱۶ و ۱۷ مزمور ۵۱ فکر کنید. تو از قربانی لذت نمی‌بری، وگرنه آن را می‌آوردم. تو از قربانی‌های سوختنی لذت نمی‌بری.

ای خدا، قربانی من روحی شکسته و قلبی شکسته و پشیمان است که تو، ای خدا، آن را خوار نخواهی شمرد. همچنین در طول این دوره، تمایلی به گسترش استعاری زبان قربانی به سایر اعمال وجود دارد. به عنوان مثال، اعمال پرهیزگاری را می‌توان در مزمور ۱۴۱، آیه ۲، به عنوان اعمال آیینی به حساب آورد. دعای من به عنوان بخور در حضور تو و برافراشتن دست‌هایم به عنوان قربانی شامگاهی محسوب شود.

دومین گرایشی که در واقع به توسعه الهیات شهدا در یهودیت اولیه کمک می‌کند، الهیات عهدی خود تثنیه به ویژه فصل‌های ۲۷ تا ۳۲ است. این فصل‌ها الهیات اساسی تثنیه‌ای تاریخ را بیان می‌کنند که در آن انتظار می‌رود اطاعت از عهد خدا منجر به تجربه برکت خدا شود، در حالی که انتظار می‌رود نافرمانی از عهد منجر به فاجعه ملی شود. اما پس از آن، بازگشت به اطاعت از سوی مردم، باعث معکوس شدن لعنت‌ها و بازگرداندن لطف خدا می‌شود.

این دو جریان فکری، یعنی این ایده که خون برای کفاره داده می‌شود، یعنی زندگی در برابر زندگی، و این ایده که اطاعت است که تجربه نفرین را از ملت دور می‌کند، در تفاسیر اولیه یهودی از مرگ شهدای خودشان از دوره بحران هلنی شدن، که به حدود ۱۶۸ تا ۱۶۶ قبل از میلاد برمی‌گردد، گرد هم آمده‌اند. یکی از کتاب‌های آپوکریفا، دوم مکابیان، وقایع این دوره را با اصطلاحات تثنیه تفسیر می‌کند. در این دوره، به خاطر رفاه مادی و پیشرفت‌های بین‌المللی شهر اورشلیم و طبقه نخبگان آن، نخبگان کاهن اورشلیم در پی بازسازی اورشلیم به یک شهر یونانی بودند.

برای پیشبرد این برنامه، بخش قابل توجهی از نخبگان یهودی از جیسون، که با نام پیشوا متولد شده بود اما نام جیسون را به نشانه عشق به همه چیز یونانی انتخاب کرده بود، در کودتایی علیه برادر محافظه‌کارتر کاهن اعظمش، اونیاس، حمایت کردند. جیسون، پس از به قدرت رسیدن و تأیید آنتیوخوس چهارم، پادشاه سلوکی، تورات را به عنوان قانون اساسی سیاسی و قانون سرزمین کنار گذاشت و قانون اساسی به سبک یونانی را اتخاذ کرد و تمام ابزارهای لازم را برای کارآمد کردن دولت یونان در اورشلیم ساخت. نویسنده دوم مکابیان این را به عنوان عملی از ارتداد ملی در بالاترین سطح تفسیر می‌کند.

او معتقد است که عمل جیسون و نخبگانی که از او حمایت می‌کردند، نقض عهد بود و علت مستقیم فجایی بود که در سال‌های بعد بر سر ملت آمد. در واقع، همکاری نزدیک آنها با آنتیوخوس چهارم منجر به فجایی برای شهر اورشلیم شد. آنتیوخوس بارها به خزانه معبد حمله کرد و بسیاری از شهروندان آن را قتل عام کرد.

این امر به اوج خود رسید و به عنوان آزار و اذیت مذهبی بسیار مستقیم یهودیان صالحی که حاضر نبودند تورات را به خاطر شبیه شدن به ملت‌ها رها کنند، به یاد آورده شد. تعدادی از ساکنان اورشلیم با انتخاب بین خوردن یک لقمه گوشت خوک به عنوان نمادی از تمایل خود برای کنار گذاشتن قانون بومی خود به نفع قانون جهانی پادشاهی سلوکی و شکنجه تا مرگ روبرو شدند. این افراد صالح حتی تحت شدیدترین درد نیز از خوردن آن لقمه گوشت خوک خودداری کردند.

نویسنده‌ی دوم مکابیان سپس به این شهادت‌ها به عنوان قربانی اطاعتی که خود شهدا به خدا تقدیم کردند و سپس خدا آن را از طرف ملت پذیرفت، نگاه می‌کند. نویسنده می‌نویسد که به دلیل مرگ مطیعانه‌ی آنها، خشم خداوند دوباره به لطف تبدیل شده بود. نویسنده‌ی چهارم مکابیان، شاید یک قرن یا بیشتر بعد، با

نگاهی دوباره به همان داستان، از زبان قربانی گونه و آیینی حتی صریح‌تر برای تفسیر مرگ این شهدا و تأثیرات آنها استفاده می‌کند.

برای مثال، او اولین شهید، کاهنی مسن به نام العازار، را داشت که اینگونه به خدا دعا کرد: به قوم خود رحم کن و بگذار مجازات ما برای آنها کافی باشد. خون مرا مایه تطهیر آنها قرار ده و جان مرا در ازای جان آنها بگیر.

نویسنده‌ی کتاب «۴ مکابیان» در تفسیر شهادت‌ها و پیامدهای آن، که در آن ملت شروع به غلبه بر آنتیوخوس چهارم و بازیابی استقلال خود کرد، می‌نویسد که ظالم مجازات شد و سرزمین پاک گشت. آنها گویی، به فدیهای برای گناهان ملت ما تبدیل شده‌اند. و از طریق خون آن مؤمنان و مرگشان به عنوان قربانی کفاره، مشیت الهی اسرائیل را که قبلاً مورد بدرفتاری قرار گرفته بود، حفظ کرد.

در اینجا مناسب است که به روایت سومی از کتاب مقدس، یعنی سرود خدمتگزاری اشعیا ۵۲ آیه ۱۳ تا ۵۳ آیه ۱۲، که پیش درآمدی قابل توجه است، بپردازیم. تجربه تحقیر و به حاشیه رانده شدن، حتی مرگ، در سرود خدمتگزاری بر اساس مرگی که برای رهایی دیگران از مجازات متحمل می‌شود، و بنابراین کفاره‌ای نیابتی، بازتعریف می‌شود. صرف نظر از معنای اصلی این سرود، اشعیا ۵۳ قطعاً خود را برای خوانش‌هایی آماده می‌کند که مرگ یک فرد صالح را که به طرز ننگینی رنج می‌کشد، به عنوان قربانی‌ای که لطف خدا را بازمی‌گرداند و خشم الهی را دفع می‌کند، در نظر می‌گیرد.

بنده رنج‌کشیده در معرض درد و نقص عضو قرار می‌گیرد. این متن، اثربخشی این مرگ را به عنوان یک قربانی غیرمتعارف تأیید می‌کند و در نهایت، عظمت و پیروزی بنده رنج‌کشیده را جشن می‌گیرد. همه این عناصر سرود بنده، در معرفی شهیدان در مکابیان چهارم و تا حدودی کمتر، در مکابیان دوم، فصل ۷ نیز مشابه دارند. در مکابیان دوم و چهارم، البته خود خون انسان نیست که کفاره می‌دهد، بلکه اطاعت از مرگ است که خداوند آن را به عنوان یک قربانی کامل می‌پذیرد.

در چارچوب الهیات تثنیه، این وفاداری تا پای مرگ، نشانه‌ای از اطاعت است که بر لغو لعنت‌ها، همانطور که در تثنیه فصل ۳۰، آیات ۱ تا ۵ وعده داده شده است، تأثیر می‌گذارد. با الهام از اصطلاحات قربانی لاویان. در مورد قربانی گناه، مرگ فرد صالح به قربانی‌ای تبدیل می‌شود که رابطه بین گناهکار و خدا را احیا می‌کند. این یک اطاعت نمادین و اطاعتی است که تا انتها از طرف دیگران حفظ می‌شود و بنابراین، عملی میانجیگری است. همه این سنت‌ها در کنار هم، پیشینه غنی‌ای را فراهم می‌کنند که مسیحیان اولیه می‌توانستند از آن در تلاش برای بیان اهمیت مرگ عیسی که به عنوان پیامد اطاعت از اراده خدا برای رابطه بین خدا و قوم بزرگتر پذیرفته شده بود، استفاده کنند.